

این فایل بخشی از مجموعه شعر «شاهد بیاورید و کمی هم شیراز» اثر م. عباسی است که توسط نشر نوگام برای جذب حمایت مالی معرفی شده است.

نوگام یک نشر الکترونیکی است. نویسندگان می‌توانند کتاب خود را به نوگام معرفی کنند و نوگام بعد از تایید کتاب، بخشی از آن را در وبسایت خود می‌گذارد تا حامیان با حمایت مالی از کتاب، هزینه انتشار آن را تامین کنند. بعد از آن که کتاب حمایت مالی لازم را کسب کرد، حق التالیف نویسنده پرداخت می‌شود، کتاب الکترونیک بر روی وبسایت نوگام قرار می‌گیرد و به صورت رایگان قابل دانلود خواهد بود تا در دسترس همگان قرار بگیرد.

دوستان نوگام از کتاب‌ها حمایت می‌کنند نه تنها به این دلیل که دوست دارند کتاب مورد علاقه‌شان چاپ شود، بلکه معتقدند نوگام فرصتی است برای نویسندگان و مترجمانی که به هر دلیل نتوانسته‌اند کتاب خود را منتشر کنند و همچنین خوانندگانی که دسترسی محدودی به کتاب دارند.

شما هم اگر تمایل داشتید، می‌توانید به وبسایت نوگام مراجعه کرده و از این کتاب حمایت کنید یا مستقیم به سایت پوپل رفته و مبلغ اهدایی خود را به این ایمیل واریز کنید: Payment@nogaam.com
اگر داخل ایران هستید گزینه داخل ایران را انتخاب کنید و با کارت‌های عضو شتاب خود به راحتی پرداخت آنلاین را انجام دهید. میزان حمایت از کتاب‌ها به دلخواه است.

پائین بکش فورن

شیشه را

جیغ از گلوی بلندگو می‌خواهد در جنگل بالغ شود

خواننده‌ی شاهکاری

سرعت می‌دهد به ماشین

در جاده‌ای که از کجا معلوم تمرین پوست کلفتی نباشد رفتن

تو نخ دخترهای دست نخورده

نگاهشان می‌کنی خوشگل می‌کنند

و شروع می‌شوند به لخت شدن در وان بزرگ و کثیف

دریا را به اشتباه می‌شناسیم و نمک ندارد

دستی به نام دنیا

ما - انگشت‌های قد و نیم قدش -

دنبال سوراخ تازه‌ای...

تا خواننده نفسی تازه کند

از اینجا گیتار خوشم می‌آید به تو فکر کنم

(دیکتاتور نیستم که به حکومت در شهرهای دور تو...)

شادا باران!

موسیقی بدون کلام در شهرهای دور تو

در سکانسی که معمولا از چتر خبر تازه‌ای نیست

در شمال امسال

یکی، تنها، بالا می‌کشد شیشه را

شادا دنیا!

مادر قحبه‌ای

که ما بچه‌های شلخته‌اش را به هم می‌رساند.

گنجشک های تو کجایی نمرده اند هنوز، کجایی تو!؟

باباچاهی

نشون به اون نشون که گنگ نیستم

- گفتن ندارد -

با این همه اقیانوس

و چندتایی چشمه و یخچال،

سربازهای تشنه توی گلویم

فرصت نمی دهند به آزادی

که ترس ندارد قدم زدن با تو

تا جایی که جهان به احترام ما سکوت می کند به مرگ

- گفتن ندارد -

سربازهای خسته را تف می کنم

به شانس لعنتی... آزادی ...

«دردیست غیر مردن کان را دوا نباشد»

و کوه های نابالغ قد می کشند در غرب نقشه ای که برایت خواهم کشید

- گفتن ندارد -

نشون به اون نشون که سرد نیستی

برف هستی

همیشه مدرسه را تعطیل می کنی

و یکبار جنگ را...

می خندی، می خندی، می خندی

ترانه ای خنده آوری که توی آن

سربازها به گنجشک ها فکر می کنند

و چند جای خالی

توی ستون آخر روزنامه

- آزاد -

و روی سیم چراغ برق

آزار

می دهد مرا

اینکه گفتن ندارد...

- کجایی تو؟ -